بالستویسم در ایران قدیم (مزدک)

جمال زاده، سید محمد علی

هفت ذرع و بلندی ستونها بعلت افتادن و شکسته شدن تمامی آنها معلوم‏ نیست و لکن از زیر ستون و سر ستون که اکثرش صورت کوساله و غیره‏ دارد معلوم میشود که ستونها بسیار بلند بوده است باوجود اینکه در صحرای عربستان یک کره و یک‏پارچه سنک پیدا نمی‏شود سی و شش‏ زیر ستون هم در پیش روی همین عمارت رو بشمال او پیدا شده است‏ دلالت میکند که آنجا جای سلام بوده است.»

[نقل از روزنامهء«وقایع اتّفاقیّه»شمارهء 64 مورّخهء 2 رجب 1268].

«....و نیز[عبّاس میرزای نایب السّلطنه‏]توپچیان از انگلیس و فرانسه‏ چون مسترلنزی و غیر آورد و بنای تعلیم گذاشتند و کورهء توپ‏ریزی‏ و چرخ سوراخ کردن بوضع فرنگ ساخته کردند و قریب صد قبضه‏ توپ صخره‏کوب از کوره بیرون آمد و آن توپها را بعرّادها سوار کردند چنانکه توپی را که نادر شاه بر سر درّهء خار و ورامین برای جنگ افغان‏ با صد نفر میبرد و با بیست و سی نفر پر کرده و خالی میکردند با پنج و شش‏ نفر توپچی و جهار سر اسب در میدان دشمن بهر طرف که میخواستند میگرداندند و در یک دقیقه هفت بار توپ را پر کرده و خالی مینمودند.»

[نقل از کتاب«مآثر سلطانی»تألیف عبد الرزّاق بیک‏دنبلی، طبع تبریز،سنهء 1241.]

بتوانند،یکدستکاه آیروپلان امروزی را از روی یک رودخانهء رد کنند.»

[نقل از یکی از جراید طهران،شمارهء 78،مورّخهء 2 ذی‏ الحجّه 1333].

«انسان می‏شنود ولی کس نمیتواند بشنئود و آنکه می‏شنود،جز یک اثری که توسط سامعه‏اش فکرش را اشغال می‏نماید چیزی نیست که‏ بر وجود او حاکم شود.»

«اروپا تربیت نشد،مگر از روزی که نویسندکان ما هر پیس‏ها نوشته،و اکتورهای عالم نمایش‏ها بر روی ان پیش تربیت داده و در صحنه تماشا کذاردند.»

«شعر موسیقی را روح میدهد و:و موسیقی شعر را،و شاعر هر دو را،و موزیسین هر سه را،»

[نقل از یکی از جراید طهران،شمارهء 85 مورّخهء غرّه‏ محرّم 1334]

اقتباسات فوق با کمال دقّت و مطابقت اصل و سواد بعمل آمده و حتّی علامات سجاوندی که در یک دسته از فقرات منقوله فراوان و بجا و بیجا استعمال شده عینا حفظ شده است و همچنین غلطهائی را هم که ناشی از چاپ است بجای خود باقی گذاشتیم که برای خوانندگان مقایسه از هر حیث آسنتر باشد.

مندرجات ستون دست راست نگارش قرن سیزدهم هجری است که بزبان فارسی نوشته شده و اهل لسان آنرا بآسانی میفهمند.در آنوقت نه‏ تلگراف بود نه پست و نه چراغ برق.اینها را بعدها خوشبختانه فرنگیها بایران آوردند ولی دستی بزبان ما برای اصلاح یا اقلاّ جلوگیری از افساد نزدند و آنرا بخود ما باز گذاشتند و ستون دست چپ تصرّفات ایرانیان را در آن نشان میدهد.

مندجات ستون دست نمونه‏ای از منطق الطّیر«لیتراتور»های«بلاغت کارانهء»«عصر بیستم»است که«مخابرین»و«سرمحررّین» رزنامهای ایران در«سرمقاله»های خود مینویسند در دوره‏ای که«مجلس مبعوثان»دایر شده و«زمامداران»تربیت شده و«متجدّد»در کار هستند و«مع التأسّف»«قهرمانان»«تجددّ ادبی»«عرض اندام»و«اثبات وجود»نموده‏اند.

بالشویسم در ایران قدیم‏ (مزدک)

اکنون مدّتی است که دنیا نگران اوضاع تازه‏ایست که باسم«بالشویکی» زا ذی الحجّه 1335 باینطرف در روسیّه جریان دارد و قسمت مهمّ آن‏ مملکت پهناور را تماشاخانهء واقعات نوظهوری نموده که تا این اواخر هم‏ فقط در پاره‏ای کتابها و تألیفات بعنوان مزید اطّلاع ذکری از آن میرفت‏ و عموما آنها را نتیجهء واهی و خیالات پریشان چند تن اشخاص‏ موهوم‏پرست،بقول فرنگیها«اوتوپیست»1و بقول خودمان خام و (1) Utndistes

چرسی و بنگی میدانستند که غافل از نظام و ترتیب جاری دنیا پرت‏ و پلائی عوالم خیال سلاطین را از تختها بزیر کشیده،قشونهای معظّم را منحلّ و قانونهای شرعی و عرفی متداوله را در آتش سوخته و جلوی‏ گردش چرخ دنیا را گرفته و سلطنت حقّهء خود را که پیش از وقت‏ با تمام جزئیّات در بوتهء اندیشه ساخته و پرداخته دارند بمقام عمل گذارده‏ و شیوهء دنیا را یکباره دگرگون میسازند.

مقصود نگارنده در اینجا بهیچ وجه ستایش و یا نکوهش«بالشویسم» و«سوسالیسم»نیست چه اینگونه وقایع عمده و ظهورات عظیمه که در صورت پیشرفت در تاریخ بشر حکم مهمّ را دارد و مانند کشفیّات علمی و فلسفی یونانیان قدیم و ظهور نصرانیّت و فتوحات عرب و استیلای مغول و کشف امریکا و شورش بزرگ فرانسه دارای اثرات‏ بسیار و عواقب گوناگون میتواند بشود خیلی پیچیده‏تر از آنست که هر کسی بتواند در آن باب بآسانی رأیی زده و نسنجیده زبان ستایش‏ و تصدیق یا دشنام و درشتی گشوده و با سرعت حکم اظهار عقیدهء قطعی‏ بنماید.مقصود از نگارش این مقاله تحقیق در نکته‏ایست تاریخی بسی‏ شایان دقّت و التفات چه تقریبا نظیر همین وقایع و اصولی را که امروز باسم«بالشویسم»در روسیّه می‏بینیم و در دو مملکت دیگر اروپا هم یعنی‏ مجارستان(از جمادی الأولی تا 5 ذی القعده 1337)و باویر از ممالک آلمان(از 21 جمادی الأولی تا 14 رجب 1337)جلوه‏ای نمود و برافکندده شد تقریبا در هزار و چهارصد سال پیش در ایران خودمان‏ در بحبوحهء استبداد ساسانیان یک ربع قرنی حکمروان می‏بینیم چناننکه‏ میتوان گفت که تا آن اندازه که تاریخ بما نشان میدهد اوّلین جلوه و ظهور طریقهء سوسالیستی در ایران بوده و اوّلین شخص سوسالیست مشهور دنیا که عقاید و خیالات خود را از قوّهء فکر بعمل هم رساند مزدک‏ ایرانی است که شرح تاریخ او منظور این مقاله است.

و قبل زا شروع بمطلب باید دانست که در طیّ این مقاله هروقت‏ ذکر کتابی میرود مقصود طبع اروپائی آنست و الاّ مخصوصا قید میشود.

مآخذ تاریخی دربارهء مزدک

قبل زا شروع بمطلب باید دانست که مآخذ تاریخی اصلی در خصوص‏ مزدک بسیار محدود است و تمام اسنادی که امروز در دست است‏ ظاهرا از دو سه منبع بیشتر مشتقّ نشده است:یکی شرحی است که عبد اللّه‏ ابن المقفّع در حدود نیمهء قرن دوّم هجرت نوشته و بعدها مورخّین دیگر از روی آن استسناخ کرده‏اند و مفصّل‏ترین صورتی که از آن در دست‏ است پس از میان رفتن کتاب خود ابن مقفّع موسوم به«سیر ملوک‏ العجم»که ترجمهء کتاب پهلوی«خدای‏نامه»بوده است در کتاب«نظم‏ الجوهر»ابن بطریق‏1است(263-328).ابن قتیبه(213-270 یا 271)در«کتاب المعارف»و طبری(224-310)و مطهّر مقدّسی‏2هم‏ معلوم میشود همین مأخذ را در دست داشته‏اند.مأخذ دوّم مجهولی است‏ که در جای دیگری از کتاب طبری‏3بکار آمده و ابو حنیفه احمد بن‏ داود دینوری(متوفّی در سنهء 282)در«الأخبار الطّوال»و یعقوبی‏4 (در سنهء 278 میزیسته)هم ظاهرا همین مأخذ را در دست داشته‏اند.

شرحی را که فردوسی در خصوص مزدک نوشته در آن قسمتی که‏ راجع است بمذهب و اصول دین مزدک چنان با تفصیلاتی که ابن مقفّع‏ (1)سعید بن بطریق معروف به«افتیشیوس»- Entyehius -کتاب او را لویس شیخو از آبا یسوعی باسم«کتاب التّاریخ المجموع علی التّحقیق و التّصدیق»در سنهء 1905 میلادی در بیروت بطبع رسانده است.

(2)مطهّر بن طاهر المقدّسی مؤلّف«کتاب البد\*و الّتاریخ»که در سنهء 355 تألیف شده است و از سنهء 1901-1903 میلادی کلمان هورا- Clement Huart 3 جلد از آنرا با ترجمهء فرانسوی در پاریس بچاپ رسانده است.

(3)در موقع ذکر سلطنت قباد،جلد 2 از سلسلهء اوّل،صفحهء 866 و 887.

(4)احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح.هوتسما- Houtesma - کتاب تاریخ او در 2 جلد در لیدن در سنهء 1883 میلادی بطبع رسانده است.

رد همان خصوص نوشته موافق است که شکّی نمیماند که روایت هر دو مورّخ بطور مستقیم یا بواسطه بیک مأخذ مشترک منتهی میشود. از طرف دیگر تفصیلات روایت فردوسی در بعضی فقرات آن کتاب‏ پهلوی«بهمن یشت»و اقوال مورّخین دیگری را از قبیل مالالای‏ انطاکیّه‏ای‏1و تئوفانس‏2مورّخ رومی(بیزانسی)را بیاد میآورد که‏ هر دو نفر ایرانی که خود شاهد و ناظر واقعات راجع بمزدک بوده‏ نوشته‏اند و ایرانی مذکور که قبول دین مسیح نموده و بمملکت روم آمده‏ بوده است موسوم بوده است به تیموتئوس‏3.

از مورّخین عرب ثعالی‏4(متوفّی در حدود سنهء 429)را باید مخصوصا نام برد که در بعضی مطالب راجع بمزدک‏5معلوم میشود همان‏ مأخذ فردوسی را در دست داشته است.مسعودی‏6(متوفّی در سنهء 346) و ابن اثیر(555-360)و ابو الفدا(متوفّی در سنهء 732)علاوه‏بر مآخذ مذکوره ظاهرا مأخذ ثالثی هم راجع بمزدک در دست داشته‏اند.و علاوه‏ بر مورّخین مذکور حمزهء اصفهانی(در اواسط قرن چهارم میزیسته)و ابو ریحان بیرونی(362-440)و ابو علی مسکویه(متوفی در سنهء 421) و ابن النّدیم‏7هم در خصوص مزدک هرکدام کم یا بیش چیزی نوشته‏اند و مخصوصا شهرستانی(479-548 یا 549)در خصوص اصول مذهب‏ مزدک بتفصیل سخن رانده است.

از مورّخین فارسی زبان علاوه بر فردوسی باید نظام الملک(مقتول‏ در سنهء 485)را نام برد که در باب مزدک و ظهور وی و خاتمه و عواقب‏ کار مزدکیان تفصیلات مشروحی نوشته است که بدبختانه عموما معلوم نیست‏ از روی چه مأخذی است و پس از آن از جملهء مؤلّفینی که در این باب‏ چیزی نوشته‏اند ابو المعّلا محمّد بن عبید است که در همان سنهء 485 شروع‏ بتألیف کتاب خود موسوم به«بیان الأدیان»نموده است و ابن اسفندیار و حمد اللّه مستوفی و حافظ ابرو و سیّد ظهیر الدّین مرعشی و امیر دولتشاه‏ بن علاء الدّوله و میرخوند و میرزا محسن کشمیری فانی و این آخری که‏ (1)مالالا در کتاب خود که بزبان یونانی است وقایع تاریخی راجع بساسانیان را تا سنهء 565 میلادی یعنی تا سی و پنجمین سال سلطنت انوشیروان ثبت نموده است.

(2)تئوفانس (Theophanes) (از سنهء 133 تا 202 هجری میزیسته است)تاریخ‏ وقایع وارده در سالهای 284 تا 813 پس از میلاد مسیح(198 هجرت)را نوشته است.

(3) Timotheus) تیموتئوس داخل در خدمات دولتی ایران بوده و مورّخینی که‏ ذکر او را نموده‏اند صفت بستگیار (Bastagiarios) را باسم او زیاد کرده‏اند که معنی‏ آن درست معلوم نیست و شاید بمعنی«باجگیر»باشد چنانکه اسپیگل آلمانی هم در کتاب خود موسوم به«وصف الحال ایران قدیم»از قول ایزدر- Isidor - یونانی ذکر گمرکخانه‏ای را مینماید در نزدیکی قریهء صحنه موسوم به بتسیگربان- Batsigarban -و میگوید که این کلمه از کلمهء«باج»و از یکی از مشتقّات مصدر «گرفتن»آمده است. Fr.Spieggel:Eranische Altertumskunds;Leipzig 1871, S.119 und Bemerkung 2.

(4)ابی منصور عبد الملک بن محمّد بن اسماعیل مؤلّف کتاب«غرر اخبار ملوک‏ الفرس و سیرهم»طبع زوتنبرگ H.Zotenberg) پاریس،1900 میلادی.

(5)مخصوصا مباحثهء بین مزدک و موبدان.

(6)هم در«کتاب التّبیه و الأشرف»و هم در«مروج الذّهب».

(7)مقصود ابو الفرج محمّد ابن اسحق الّندیم مؤلّف؛کتاب الفهرست»است‏ که در سنهء 377 تألیف شده است.

در قرن یازدهم میزیسته است در«دبستان المذاهب»در خصوص بقایای‏ پیروان مزدک تفصیلات و اسامی چندی ذکر مینماید که معلوم نیست مأخذ صحیحی دارد یا نه و بهر حیث تازگی دارد.در«کتاب الأغانی»تألیف‏ ابو الفرج اصفهانی(284-356)و در کتاب موسوم به«تبصرة العوام‏ فی معرفة مقالات الأنام»هم ذکری از مزدک رفته است‏1.

بالأخره مورّخ سریانی یشوع استیلیت‏2را باید نامید که خود معاصر مزدک بوده و در سنهء 515 میلادی در حیات بوده است و هم‏چنین‏ مورّخ یونانی پروکوپیوس‏3از اهل قیصریه(در فلسطین)که در سنهء 562 میلادی در عهد انوشیروان میزیسته است و این هر دو مورّخ‏ هم دربارهء مزدک شرحی نوشته‏اند.

علاوه بر اینها در ترجمهء قدیم آوستا4هم ذکری از مزدک شده‏ است و در کتاب مجعول«دساتیر»هم تفصیلی در خصوص مزدک‏ (در فقرهء 47 از نامهء ساسان پنجم)وجود دارد ولی چون این کتاب‏ اخیر مجعول و بی‏اعتبار است نگارنده متعرّض مندرجات آن نشد.

مطلب دیگر این است که نویسندگانی که نام آنها مذکور گردید عموما بطور قدح و طعن و لعن از مزدک باشعائر اسلام این است بچه نحو از او سخن میرانده‏اند و اصول و رفتار و کردار او را در تحت چه رنگهای زشت‏ و ناپسندی جلوه میداده‏اند و سند مورّخین بعد هم عموما همینگونه گفتار و یا نوشتجات بوده است.و علاوه‏بر آن بدعتهای تازه‏ای را هم که یا حقیقه‏ مزدک آورده بوده و یا بوی نسبت داده‏اند در نزد عامّهء مورخین واضح‏ است که اسباب دهشت عظیم میشد و تنها کسی که از نویسندگان متقدّمین‏ باحترام از مزدک سخن رانده فردوسی است که ویرا«با دانش و رأی‏ و کام»و«گرانمایه»کفته و بگفتار و عقاید وی رنگ و بوی مطبوع و مقبولی‏ داده که چنان میرساند که محرک مزدک در وضع مذهب جدید شفقّت‏ بخلق اللّه و دلسوزی حقیقی بحال فقرا و تهی‏دستان و تنفّر از نفاق و مخالفت و کینه‏توزی و غیره بوده است‏5.اکنون بپردازیم بشرح‏ تاریخ مزدک و نگارنده در بعضی از مطالب این مقاله فصل عالمانه‏ای را در نظر گرفته‏ام که استاد نولد که مستشرق مشهور آلمانی در خصوص‏ مزدک در ملحقات کتاب«تاریخ ایرانیان و اعراب در دورهء ساسانیان»6نوشته است.

(1)این کتاب بچاپ نرسیده و شفر در«منتخبات نظمی و نثری فارسی»در جلد 1،صفحهء 136-137 ذکر آنرا نموده و میگوید این کتاب را نسبت میدهند بمرتضی نامی(غیر از شریف مرتضی)که در سنهء 436 وفات نموده است.نگارنده‏ خود کتاب را ندیده است. Ch.Sehefer:Chrestomathie Persane-Paris 1883

(2) J0sue Stylites

(3) Procopius

(4)و ندیداد،فرگرد 4.

(5)مؤلّف«دبستان المذاهب»هم از نویسندگان متأخّرین باحترام از مزدک‏ و مزدکیان سخن میراند و میگوید«و بسا سخن باشد که دشمن از مخاصمت بر آنها بندد». طبع بمبئی،سنهء 1292،صفحهء 105.

(6) Th.Noldeke:Geschiehte der Perser und Araber zur Zeir der Sa- saniden(aus der arabischen Chronik des Tabari).Leyden 1870,S.455 467.

تاریخ مختصر مزدک

مزدک(با فتح میم وزرای ساکن)اسم شخصی بوده که در اوایل عهد قباد ساسانی(488-531 میلادی‏1)پدر خسرو انوشیروان مذهبی آورد که اصول آن با اصول سوسیالیسم از خیلی جهات شباهت تامّ داشت و بنای آن بر اشتراک مال و عیال بوده است.مزدک در مدّت اندک پیرو بسیار پیدا نمود و حتی خود قباد هم تابع کیش او گردید ولی چندی بعد قباد از تخت سلطنت مخلوع گشته و برادر وی جاماسب بجای وی نشست‏ (496-498 میلادی‏2).قباد دوباره با کمک پادشاه هیطاطه‏3 و یا مردانگی و اقدامات زرمهر از بزرگان مملکت بسلطنت رسید ولی پسر وی خسرو(انوشیروان)همان در دورهء ولیعهدی خود(در اواخر سال‏ 528 یا اوایل 529 میلادی)مزدک و مزدکیان را عرصه هلاک و دمار ساخت و آن دین و مذهب را برانداخت ولی باز مدّتها کسانی که در خفا معتقد بدان مذهب بودند در پی خیالات خود بوده و باسمهای مختلف مکرّر اسباب‏ آشوب فراهم آوردند و بارها برای خلفای عبّاسی اسباب زحمت شده و جنگها کردند تا بالأخره در عهد المعتصم باللّه(218-227)شکست خورده و اگرچه باز تا حدود سنهء 300 گاه‏بگاه سری میجنبانیدند ولی در واقع‏ دیگر کارشان ساخته و بقول معروف کلکشان کنده شده بود.

تفصیلات و توضیحات

اوّلا در خصوص اسم مزدک که عموما بغلط با ضمّ میم تلفظ میکنند4باید دانست که قطعا مزدک با فتح میم صحیح است چونکه ضبط این کلمه در کتب پهلوی‏5طوری شده که فقط امکان قرائت با فتح و کسرهء میم ممکن است و با ضمه محال است و از آنجائی که ظاهرا کلمهء مزدک‏ از مشتقّات«مزدا»است که در زبان آوستائی بمعنی خدا است آهورا مزدا که بعدها اورمزد و هرمز شده هم از ترکیبات همان کلمه است قریب بیقین‏ است که تلفّظ صحیح کلمهء مزدک همان با فتح میم است.

اسم پدر مزدک را مورّخین عرب مختلف نوشته‏اند چنانکه مثلا ابو ریحان‏ بیرونی«همدادان»(بامدادان»و مسکویه«قامارد»و دینوری«مازیّار» مینویسند ولی ظاهرا این اختلافات ناشی از استنساخ نسخ مختلف است‏ والاّ اسم پدر مزدک چنانکه از ترجمهء پهلوی آوستا برمیاید«بامداد»بوده‏ است که در پهلوی«بامدات»نوشته میشده و بعدها«بامداد»شده است و اگر بعضی از مورّخین از قبیل حمزهء اصفهانی«بامدادان»با الف و نون نوشته‏اند ناشی از اشتباه است و این اشتباه از آنجا میآید که در ترجمهء پهلوی«مزدک‏ بامدادان»نوشته شده و الف و نون بامدادان در اینجا الف و نون ابوّت‏1 است که در فارسی بوده و نباید با الف و نون جمعی اشتباه شود و در نوشتجات پهلوی مثال برای این الف و نون زیاد است مثلا خسرو قبادان‏ یعنی خسرو پسر قباد و اردشیر بابکان یعنی اردشیر پسر بابک و غیره.

در محلّ تولّد مزدک هم اختلاف هست چنانکه دینوری ویرا از اصطخر مینویسد و ابو ریحان بیرونی از نسا2و مؤلّف«تبصرة العوام»از تبریز. در طبری که بمناسبت تقدّم قولش را ممکن بود سند قرار داد بدبختانه شهری که‏ مزدک را بدان نسبت داده چنان در نسخه‏ها مغشوش است که فهم آن تا بحال ممکن نشده است.مشار الیه مزدک را مینویسد«من اهل مذریه» (یا مدریه مطابق نسخهء دیگر).

باأخره مسئلهء دیگر که قابل ملاحظه است این است که اصلا از بعضی‏ قراین بنظر میرسد که خود مزدک ادّعای پیغمبری نکرده بلکه او خود پیرو و داعی شخصی بود که در همان زمان وی یا مقارن آن اوقات ظهور نموده و میخواست اصلاحاتی در دین زردشت بعمل آورد ولی بعدها معلوم میشود خود مزدک جلو افتاده و مرید مراد را تحت الشّعاع گذارد و پیروان مذهب تازه هم مزدکی نامیده شدند و شبیه این واقعه در تاریخ‏ دیده میشود و حتّی در زمانهای اخیر هم بعضی مثالها از جلو افتادن‏ بعضی از پیروان مذهبی از خود مؤسّس مذهب دیده شده است.خلاصه‏ دلیل بر اینکه مزدک رد اوّل امر داعی و پیرو شخص دیگری بوده قول‏ طبری است که مینویسد:«چون خسرو«انوشیروان)بسلطنت رسید دین شخص منافقی از اهل فسا را که موسوم بود به«زردشت»پسر «خرّکان»برانداخت و این دین بدعتی بود که این شخص در دین مجوس‏ گذارده و مردم هم در این راه پیروی او را نمودند و کار او بالا گرفت و از جمله کسانی که مردم را باین دین میخواندند شخصی بود از اهل مذریه(؟)موسوم به«مزدق»پسر«بامداد»3».

بعلاوه از«کتاب الفهرس»هم قریب همین مدّعا استنباط میشود چنانکه در آن کتاب مذکور است:«خرّمیّه دو نوع‏ هستند خرمیّه‏های اولی که موسوم هستند بمحمّره‏4و در حوالی عراق‏ (1) .An paetonymique رجوع شود بکتاب«تتبّعات ایرانی»(فرانسوی) تألیف دارمستتر،صفحهء.- James Darmesteter:Etudes iraniennes .Paris 1883

(2)نسا شهری است در خراسان در دو منزلی سرخس و پنج منزلی مرو و یک‏ منزلی ابیورد و شش یا هفت منزلی نیشابور(معجم البلدان).یعقوبی در«کتاب البلدان» (صفحهء 677)میگوید از طوس تا نسا که جزو ولایت نیشابور است دو منزل است. در فارس و کرمان و همدان هم شهری باین اسم بوده است و در ولایت کرمان شهر نسا از بلوکات بم بوده است(معجم البلدان).

(3)تاریخ طبری،سلسلهء اول،صفحهء 893(طبع لیدن).

(4)در خصوص این وجه تسمیه که بعدها باین طایفه داده شده است دو احتمال ذکر شده است یکی آنکه بمناسبت رنگ لباسشان که در ایّام بابک خرّمی سرخ بوده‏ (البسهم الخمرة)و یا بمناسبت آنکه مسلمانها آنها را«خزان»-حمیر-میگفته‏اند (کتاب المواقف تالیف عضد الدّین الایجی).شهرستانی هم در ذکر«غالیه»مینویسد که اینها در هر مملکتی اسمی دارند چنانکه در اصفهان آنها را خرّمیّه و کودیّه مینامند و در ری مزدکیّه و سنبادیّه و در آذربایجان ذکولیّه و در بعضی جاها محمّره و در آن‏ طرف جیحون مبیضّه.

عجم(جبال)بین آذربایجان و ارمنستان و بلاد دیلم و همدان و دینور پراکنده هستند و هم بین اصفهان و بلاد اهواز.اینها در اصل زردشتی‏ (مجوس)هستند و در مذهبشان بدعت گذاشته شده و از جمله طوایف‏ معروف به«لقطه»1هستند و پیشوای آنها«مزدک قدیم»است که آنها را دعوت کرد بچشیدن لذایذ و بهوی و هوس‏رانی و بخوردن و نوشیدن‏ و مواسات و اختلاط و ترک استبداد و حکمرانی بعضی بر بعض دیگر. و بین انها اهل و عیال بطور مشارکت است و عیال و حرم خود را از یکدیگر دریغ ندارند و با اینهمه مردمان نیکخواه و بر ضدّ قتل نفوس و اذیّت و آزار هستند و در مهماننوازی شیوه‏ای دارند که در هیچ مذهب‏ دیگری نیست وقتی کسی را میهمان میکنند هیچ چیز را از او مضایقه‏ نمیکنند و«مزدک اخیر»هم همین مذهب و کیش را دارد.وی در زمان‏ قباد پسر فیروز ظهور نمود و انوشیروان او و اصحاب او را بکشت و این‏ مسئله معروف و مشهور است و بلخی‏2در کتاب«عیون المسائل و الجوابات» اخبار راجع بخرّمیه و رفتار و کردار آنها را در شرب و لذّات و عباداتشان‏ نوشته و حاجت بذکر آنچه پیشینیان ما نوشته‏اند در اینجا نیست».

و ازاین‏رو هم معلوم میشود که پیش از مزدک پسر بامداد شخص‏ دیگری پیشرو او بوده است و هم بر همین معنی دلالت کند نوشتهء مورّخ سریانی یشوع استیلیت سابق الذّکر که معاصر با مزدک و قباد بوده‏ وی در موقع صحبت از خشونت اخلاق قباد و تهدیدات وی در طلب‏ خراج از امپراطور روم آنستاز اوّل‏3(از 491 تا 518 پس از میلاد) که تازه جانشین زنون‏4(474-491)شده بود مینویسد:«(آناستازی)» که باخلاق زشت او(قباد)مسبوق بود و بعلاوه میدانست که او ارتداد پلید مجوسی زردشتها را که امر باشتراک زنان مینمود و مطابق آن هرکسی‏ میتوانست با هر زنی که خوشش میآید نزدیک بشود از نو قائم نموده‏ بود.....جواب تحقیرآمیز بوی فرستاد».و از آنجائی که در این‏ فقره کلمهء زردشت بصورت جمعی ذکر شده معلوم میشود که مقصود مورّخ‏ علاوه‏بر زردشت معروف زردشت پسر خرّکان پیشرو مزدک هم‏ بوده است.

تاریخ و کیفیّت ظهور مزدک

تاریخ و ظهور مزدک بتحقیق معلوم نیست همینقدر است که بطور یقین‏ مذهب وی در همان ابتدای سلطنت قباد خیلی شیوع پیدا نموده است‏ (1)در نسخه‏های دیگر«القطه»و«اللّقة»مذکور است.

(2)مقصود از البلخی باغلب لحتمال ابو زید احمد بن سهل البلخی(متوفّی در سنهء 322)است ولی از کتاب مذکور یعنی«عیون المسائل و الجوابات»امروز اثری‏ نمانده است.

(3) Anastasios Dikoros

(4) Zeno Isauriens

چونکه چنانکه گذشت آنستاز امپراطور روم در همان ابتدای سلطنت خود (491 میلادی)که دو سه سالی فقط پس از جلوس قباد بتخت سلطنت‏ است گرویدن قباد را ببدعتهای تازه شنیده بوده است و ازاینرو میتوان‏ گفت که ظهور مذهب مزدک بهر حیث در اواخر قرن پنجم میلادی‏ بوده است.

کیفیّت ظهور مزدک را هم مورّخین مختلف نوشته‏اند.یکی شرحی‏ است که فردوسی مینویسد و مورّخین قبل از وی که کتب آنها در دست‏ است از کیفیّت ظهور اصلاّ حرفی نمیزنند.فردوسی در موقع سلطنت‏ قباد مینویسد:

بیامد یکی مرد مزک بنام‏ سخنگوی و با دانش و رأی و کام‏ گرانمایه مردی و دانش‏فروش‏ قباد دلاور بدو داده گوش‏ بنزد شهنشاه دستور گشت‏ نگهبان آن گنج و گنجور گشت

در همان اوقات در ایران خشکسالی شده و قحطی روی داد.مزدک‏ پیش پادشاه آمد و گفت اجازت باشد پرسشی کنم جواب دهی و:

بدو گفت کانکس که مارش گزید همی از تنش جان بخواهد پرید یکی دیگری را بود بادزهر گزیده نیابد ز تریاک بهر سزای چنین مرد گوئی که چیست‏ ...................

قباد جواب میدهد که چنین شخصی که پادزهر بمار گزیده نمیدهد خونی است و او را باید کشت.پس از آن مزدک باز لب بپرسش گشوده:

چنین گفت کای نامور شهریار کسیرا که بندی ببند استوار خورش بازگیرند از او تا بمرد ببیچارگی جان شیرین سپرد مکافات آن کس که نان داشت اوی‏ مر این بسته را خوار بگذاشت اوی‏ چه باشد بگوید مگر پادشاه‏ که این مرد دان بد و پارسا

قباد جواب داد که چنین شخص هم خونی است و مستحقّ مرگ. مزدک که چنین شنید بقحطی‏زدگان که در دم بارگاه جمع شده بودند گفت بروید و آسوده‏خاطر انبارهای گندم را هر کجا هست چه شاهی‏ و چه غیرشاهی همه را ببرید.همینکه قباد از این مسئله خبردار شد با مزک بنای عتاب و خطاب گذاشت ولی مزدک جواب داد که من‏ از روس پاسخ و رأی خود پادشاه عمل نمودم و گفت:

اگر دادگر باشی ای شهریار در انبار گندم نیاید بکار شکم گرسنه چند مردم بمرد که انبار آسوده جانش ببرد

سپس مردم دور او جمع شده و کارش بالا گرفت و«بر او انجمن شد فراوان سپاه»و همی

«از این بستدی چیز و دادی بدان‏ فرومانده از کار او موبدان‏ چو بشنید در دین او شد قباد بگیتی ز گفتار او بود شاد»

شاه او را در دست راست خود جای داده و دین او در همه‏جا پیشرفت‏ نمود و

«توانگری همی سر ز نیکی بکاشت‏ سپردی بدرویش چیزی که داشت».

گفتار فوق فردوسی یکتا مأخذ قدیمی است دربارهء کیفیّت ظهور مزدک یعنی سایر مورّخینی که کتاب آنها در دست است در این باره‏ چیزی نگفته‏اند جز نظام الملک که در«سیاست‏نامه»بدون ارائه سند شرح مفصّلی افسانه‏مانند در این خصوص نوشته که مختصر آن از اینقرار است:مزدک که موبدان موبد1بود«نجوم نیکو دانستی و از روش‏ اختران چنان دلیل میکرد»که کسی ظهور خواهد نمود و سایر دینها را باطل خواهد کرد و خواست این کس او باشد و چون در دربار پادشاه‏ و پیش بزرگان دارای مقام و حرمت زیادی بود درصدد فریب دادن آنها برآمد و غلامان خود را گفت که از جائی پنهانی تا میان آتشکده نقبی کندند و و در آنجا کسی را مخفی میکرد و در موقع لزوم شخص مخفی سخن میراند و مزدک چنان میفهماند که وی آتش را بسخن آورده است و این کار را معجز خود قرار داد و ادّعای پیغمبری کرد«و گفت مرا فرستاده‏اند تا دین‏ زردشت تازه گردانم که خلق معنی زند و آوستا فراموش کرده‏اند و فرمانهای‏ یزدان نه‏چنان میکذارند که زردشت آورده است».قباد بر وی بگروید «و از جهت وی کرسی زر مرصّع فرمود تا بر تخت بارگاه بنهند بوقت‏ بار و قباد بر تخت بنشت و مزدک را بر آن کرسی بنشاند و بسیاری از قباد بلندتر بودی و مردمان بهری برغبت و هوا و بهری بموافقت ملک در مذهب مزدک همی آمدند».

گرویدن قباد بمزدک

سبب حقیقی گرویدن قباد را بمزدک نویسندگان مختلف نوشته‏اند آنچه‏ که امروز عقیدهء بعضی از متتّبعین نقّاد فرنگی میباشد این است که مقصود و منظور قباد از قبول مذهب مزدک ضعیف نمودن طبقهء روحانییّن‏ و اعیان بود که در آن اوقات قدرتشان خیلی زیاد شده بود.در حوالی سنهء 490 میلادی از عظمت و قدرت ساسانیان کاسته بود. فیروز پدر قباد در سال 484 میلادی در جنگ با هیاطله کشته‏ شده بود2و این قوم خاک ایران را استیلا نموده و ایران را مجبور بقبول صلح ننگینی کرده بودند.بلاش برادر فیروز که اندکی پس از کشته‏ شدن وی بتخت نشست نتوانست با روحانیان که با اعیان و بزرگان همدست‏ بودند راه برود و چون خزانه هم خالی بود و ممکن نبود که سپاهیان را با خود همراه کند روحانیان و بزرگان وی را از تخت بزیر آورده و کور کرده و پسر فیروز قباد را(488 یا 489 میلادی)بتخت نشاندند3 قباد درین موقع خیلی جوان بود چنانکه فردوسی گوید:جوان بود (1)بیرونی هم مزدک را«موبذان موبذ ای قاضی القضاة»مینویسد.

(2)نولد که اسم پادشاه هیاطله را در موقع این جنگ«آخشنوار» (achsunwar) مینویسد و میگوید فردوسی و دیگر مورّخین ایرانی که«خوشنوار»و«خشنواز» نوشته‏اند تصحیف است و اصل کامه ظاهرا چنین نبوده است(تاریخ ایرانیان‏ و اعراب در دورهء ساسانیان-صفحهء 123).

(3)ابو حنیفهء دینوری مینویسد که بعد از فیروز و پسرش بلاش 4 سال سلطنت کرد و درگذشت و سوخرا قباد را بتخت نشاند(الأخبار الطّوال،صفحهء 62).

سالش سه پنج و یکی ز شاهی ورا بهره بود اندکی‏1و باین جهت«همی‏ راند کار جهان سوفرای قباد اندر ایوان بدی کدخدای.سوفرای‏ (یا سوفرا)که مورّخین عرب از قبیل طبری و غیره سوخرا ضبط کرده‏اند معلوم میشود از خانوادهء معروف قارن‏ها بوده که در دورهء ساسانیان دارای‏ قدرت و قوّت کامل بوده‏اند2.این صفر سنّ پادشاه و صلح نامساعد و سنگینی که ایران با هیاطله بسته بود باعث اغتشاش و هرج و مرج در مملکت شده بود و طبقهء روحانیان و بزرگان بیش از پیش دستشان باز و توانا شده بودند و از آنجائی که توانائی بی‏عنان عموما موجب بیدادگری‏ و ظلم و ستم میشود ظاهرا جور و بی‏رویّگی روحانیان و بزرگان زیاد شده بود و قباد هم کم‏کم بسنّ رشد و تمیز رسیده و میدانست که اگر در صدد اقدامی برخلاف سوفرا3وزیر توانا و همه‏کارهء خود برآید ممکن‏ است مانند عموی خود بلاش از دیدگان مرحوم گردد و مترصّد ترتیبی بود که از قوّت و قدرت روحانیان و بزرگان بکاهد و ظهور مزدک را که‏ آنرا هم نتیجهء همان بیدادگری روحانیان و بزرگان و توانگران باید دید نعمت مطلوب دانسته و سلسله‏جنبان این خیالات جدید گردید که‏ بطور مستقیم با اغنیا و خانمانهای پایه‏دار و کهن و روحانیان حکم طرفیّت‏ و دشمنی داشت.

اصول مذهب مزدک

حالا بگذریم باصل مطلب و بپردازیم باصول مذهب مزدک.اوّلا باید دانست که فردوسی و ابن بطریق در این خصوص آنچه نوشته‏اند موافقت تامّ دارد و معلوم میشود از روی یک مأخذ نوشته‏اند و اشعار فردوسی در یان باب از این قرار است:

(1)سلطنت قباد بطور تحقیق 43 سال و 2 ماه بوده است(رجوع شود بکتاب‏ نولد که مذکور در فوق صفحهء427-428)و از اینقرار قباد بایستی تقریبا بسنّ 60 سالگی درگذشته باشد ولی فردوسی پس از آنکه خود میگوید که قباد بشانزده سالگی‏ (سه پنج و یکی)بسلطنت رسید و«ز شاهیش چون سال بگذشت چل غم روز مرگ اندرآمد بدل»وصیّت‏نامه نوشت و خسرو انوشیروان را ولیعهد نمود مینویسد «بهشاد شد سالیان قباد نبد روز پیری هم از مرگ شاد»و این بنظر صحیح نمیآید. دینوری هم میگوید که وقتیکه قباد بسلطنت رسید 15 ساله بود(الأخبار الطّوال‏ صفحهء 66).

(2)دینوری اسم این شخص را«شوخر»مینویسد و میگوید چون فیروز میخواست‏ بجنگ برود«خلّف علی ملکه رجلا من عظماء وزرائه بسّمی شوخر و تدعی مرتبته‏ قارن»(الأخبار الطّوال ص 61).

(3)نولد که در خصوص سوفرای مینویسد:در خصوص این اسم و صاحب این‏ اسم در تاریک هستیم.ضبط عربی این کلمه بصورت سوخرا از حیث صوت تقریبا یقینی است.فردوسی و نویسندگان دیگر ایرانی سوفرا و سوفرای نوشته‏اند.ممکن‏ است این از قرائت غلط حروف پهلوی ناشی شده باشه که حرف خا را خوانده باشند و اصلا در کتاب این کلمه بعربی هم ممکن است اشتباه روی داده باشد....سوخرا(یا هر طور دیگر که باید خوانده شود)اصلا بنظر میآید اسم خانواده باشد نه اسم‏ شخص و این‏طور معلوم میشود که از خانوادهء مهمّ و توانای قارن‏ها باشد.و شاید هم که سوخرا یا سوفرا و زرمهر نامی که میگویند پسر وی است در واقع یک‏ شخص واحد باشند.شیراز مسقط الرّاس این خانواده بوده است.(نولد که صفحهء 120-121).

بپیچاند از راستی پنج چیز که دانا بر این پنج نفزود نیز کجا رشک و خشم است و کین و نیاز بپنجم که گردد بر او چیره آز تو گر چیره باشی بر این پنج دیو پدید آیدت راه کیهان خدیو از این پنج ما را زن و خواسته‏1است‏ که دین بهی در جهان کاسته است‏2 زن و خواسته باید اندر میان‏ چو دین بهی را نخواهی زیان‏ بدین دو بود رشک و آز و نیاز که با خشم و کین اندرآید براز همی دیو پیچد سر بخردان‏ بباید نهاد این دو اندر میان

و نیز گوید

همی گفت هرکو توانگر بود تهیدست با او برابر بود نباید که باشد کسی بر فزود توانگر بود تار و درویش پود جهان راست باید که باشد بچپز فزونی توانگر حرامست نیز زن و خانه و چیز بخشیدنی است‏ تهیدست کس با توانگر یکی است‏ من این را کنم راست تا دین پاک‏ شود ویژه پیدا بلند از مغاک

ابن بطریق در خصوص اصول مذهب مزدک شرحی مینویسد که ترجمهء آن از اینقرار است:

«خدا ارزاق را در روی زمین آفرید که مردم انها را میان خود بطور برابری‏ قسمت کنند و کسی از کس دیگر بیشتر نداشته باشد ولی مردم بین خود ظلم میکنند و هر کسی نفس خودش را ببرادرش ترجیح میدهد.ما میخواهیم در این کار نظارت و وارسی‏ کنیم و مال فقرا را از دولتمندها گرفته و از توانگران بتهیدستان بدهیم و از هرکس که‏ مال و زن و خدم و امتعهء زیادی داشته باشد از وی گرفته و بین او و غیر او مساوات‏ بکنیم تا آنکه احدی را امتیاز بر دیگران نماند3».

نطام اللمک مینویسد:

«مزدک گفت مال بخشیدن است میان مردمان که همه بندگان خدای‏ تعالی و فرزندان آدمند4و بچه حاجتمند گردند باید مال یکدیگر خرج‏ کنند تا هیچ کس را بی‏برگی نباشد و درماندگی و متساوی الحال باشند... و با باحت مال راضی شد.آنگه گفت زنان شما چون مال شماست باید که‏ زنان را چون مال یکدیگر بشناسید تا هیچ کس از لذّات و شهوات دنیا بی‏نصیب نماند و در مراد بر همهء خلق گشاده بود5.»

در خصوص اشتراک زنان نولد که مینویسد:«در اینکه آیا مزدک‏ اصلا مزاوجت را از میان برداشت مورّخین عرب چیزی صریح نمیگویند ولی انتزاع زنها بزور از آن کسی که زن زیادی داشت و رفع اختلافات‏ و امتیازات و از میان برداشتن دارائی شخصی معلوم است منتج میشد (1)خواسته بمعنی اسباب و متاع...شیخ ابو الحسن سهید گفته،هر کرا دانش‏ است خواسته نیست هر کرا خواسته است دانش کم(فرهنگ انجمن آرای ناصری).

(2)در ترجمهء عربی فردوسی که فتح بن علیّ بن محمّد بنداری اصفهانی‏ در بین سنهء 620 و 624 نموده است ترجمهء این اشعار اخیر را چنین مینماید: «الذّی یمنع الّناس عن سلوک طریق و الفقر السّداد منحصر فی خمسة اشیاء لا غیر و هی‏ الغیرة و الحقد و الغضب و الحرص و الفقر و اذا قمعت هذه الأخلاق الشیطانیّه‏ استقام لک طریق الحقّ و منشأها کلّها من شیئین المال و النّساء.

(3)کتا الّتاریخ المجموع علی التّحقیق و التّصدیق،صفحهء 206.

(4)باین مسئله که«همهء بندگان خدای تعالی و فرزندان آدمند»ابی الفدا هم اشاره میکند و میگوید«ظهر مزدک الزّندیق و ادّعی النبوّة و امر الّناس‏ بالتّساوی فی الأموال و ان یشترکوا فی النّساء لأنّهم اخوة لأب و أمّ آدم و حوّا

(5)«ساست‏نامه»متن فارسی،صفحهء 167.

بمنسوخ شدن مزاوجت چونکه مساوات در اشیاء فقط وقتی صورت می‏بندد که اشیاء بالأشتراک باشد یعنی دیگر دارائی شخصی در بین نباشد و بدیهی است که اگر کسی بخواهد دارائی شخصی را از میان بردارد باید ارث و میراث و خانواده را که بنایش بر روی وراثت است از میان بردارد1.

و این که مسئله نسخ خانواده از طرف مزدکیها تا چه درجه بحقیقت پیوسته‏ بود از نوشتجات مورّخین عرب برمآید که میگویند دیگر تقریبا نصف‏ بچّه‏ها نمیدانستند پدرشان کیست‏2.»

این بود اصول عمدهء مذهب مزدک در آنچه راجع بتشکیلات و نظام‏ اجتماعی است میگوید خدا مردم را مساوی آفرید و ارزاق و نعمات را هم‏ افرید که مردم بطور مساوات از آن متمتّع باشند ولی معایب پنجگانهء رشک و خشم و کین و نیاز(احتیاج)و آز(طمع)باعث ظلم و تعدّی‏ و عدم مساوات گردیده و چون این«پنج دیو»هم خود ناشی از دارائی‏ و زن است باید برای برقرار کردن مساوات دارائی و زن را هم بطور اشتراک قرار داد که همه از آن بهره‏مند باشند و مخالفت و طمع از میانه‏ برخیزد.ولی ممکن است که مزدک این صغری و کبری را بدین روشنی‏ و بدین شکل نچیده باشد ولی بهر حیث شکّی نمیتوان داشت که از اصول‏ وی که اساسش بکلّی مذهبی است‏3اینگونه خیالات تراوش مینموده است‏ و اثرات خود را هم بخشیده بوده است.

(بقیّه در شمارهء آینده) سیّد محمّد علی جمال‏زاده.

انجمن آلمان و ایران‏4

از اوایل سال 1336 در آلمان انجمنی بنام«انجمن آلمان و ایران» تشکیل یافته است که منظور از آن سعی در نزدیکی میان دو دولت و ملّت‏ و شناساندن هرکدام از آنها بدیگر است بوسیلهء نشریّات و خطابه‏ها و امثال‏ آنها.این انجمن در ظرف این دو سال زندگی خود با پریشانی اوضاع‏ زمان با کار لایقی کرده و از گاهی‏بگاهی مجمعهای عمومی تشکیل‏ داده و خطابه‏ها از طرف اشخاص اهل خبره و بابصیرت در اوضاع‏ ایران ترتیب داده است.مخصوصا در این اواخر از وقتی که منشی‏ گلّ تازه جناب لیتن‏5کار ار بدست گرفته بر فعالیّت انجمن مزبور بسیار افزوده و در واقع انجمن را رونق و زندگی تازه‏ای داده است. فعال اعضای انجمن مزبور بر 356 نفر بالغ است و هر ماهی یک ورقهء (1)چنانکه الآن بالشویکهای روس همین راه را می‏پیمایند.

(2)«تاریخ ایرانیان....الخ»،صفحهء 458.

(3)تفاوت بسیار مهّم مذهب مزدک و سوسیالیسم هم همین است که مزدک‏ باسم مذهب و خدا حرف میزد و سوسیالیستها باسم سعادت نوع بشر صرف‏نظر از هرگونه نظریّات مذهبی و آسمانی.

(4).رجوع شود در اینخصوص بشمارهء 25 دورهء قدیم«کاوه».

(5) W.Litten

اخبارات موسوم به«اطلاعات انجمن آلمان و ایران»1برای توزیع باعضا نشر میکند که بسیار مفید و کاملا شایان تحسین است.روزنامهء کاوه در قیمت«اوضاع ایران»خود باجازهء منشی محترم مزبور غالبا استفاده از اخبارات مجموعه در آن رساله کرده و خواهد کرد.

اوضاع ایران

از اوضاع آخری ایران خبر مهمّی بما نرسیده.بعضی شماره‏های‏ متفرّقه از جراید فارسی که جسته جستهع بدست میرسد شامل وقایع مهمّه‏ای‏ نیستند و در واقع آنچه که شخص میخواهد بداند از جراید داخله بدست‏ نمیآید و فقط بوسیلهء مکاتیب و اخبار شفاهی توان بدست آورد یعنی از اخبار داخله کمتر چیزی نوشته میشود و فقط اخبار مندرجه در ستون‏ اخبار داخله و پایتخت از این قبیل است:«انبار غلّه و اقع در خیابان‏ جلیل آباد را هیئت وزرا تصویب نمودند که برای اصطبل قسمتی از قوای‏ قراسورانی مخصوص شود»-«برای جیرهء سربازهای ساخلوی مازندران‏ قرار شد در عوض غلّه برنج بدهند»-«برای ملبوس قشون خراسان‏ قرار شد که آنچه لازم است تهیّه شود»-هیئت وزرا تصویب نمود که 650 تومان قیمت نشانهای طلا و نقره که بصاحبمنصبان قزّاقخانه‏ مرحمت شده تأدیه شود»-«در دهات قزوین سر آب میان دهاتیان‏ نزاع شده»و هکذا.ولی از آن طرف مقالات افتتاحیّهء مفصّلی راجع‏ بانتخابات بلدیّهء منچستر و اوضاع داخلی انگلستان و نطق لوید جورج در باب اوضاع سیاسی فرنگستان و تعطیل عمله در نیویرک و کار صربستان‏ و کوه سیاه دیده میشود.

غرض ما تنقید مندرجات جراید ایران نیست چه آنها در میان متقاضیانی‏ زندگی میکنند که شاید غیر از آنچه مینویسند ممکن نیست در روزنامه‏ درج نمایند و باز سعی دارند چراغ نشریات ملّی را در مقابل بادهای‏ مخالف و مختلف روشن نگاهداشته و بمردم کم و بیش از اوضاع دنیا خبری بدهند.مقصود آنست که ایرانیان دور از مملکت بوسیلهء جراید داخله تشنگکی خود را باخبار مملکت نمیتوانند چنانکه دلخواه است‏ تسکین نمایند.

اخبارات مختصری که رسیده ذیلا درج میشود:

SSاخراج طلا و مسکوکات از ایران غدغن شده.

SSبموجب اطّلاعی که وکلای مختار انگلیسی در قفقاز فرستاده‏اند معلوم‏ میشود در جراید آنجا نوشته‏اند که هیئت ادارهء مالیّه و تجارت حکومت باکو مقرّر داشته است که از مال التّجارهائی که از ممالک دیگر از خاک آن‏ حکومت عبور کرده و بایران میرود گمرک گرفته نشود ولی از مال‏ الّتجاره‏ای که از ایرانیان از طرف خاک قفقاز بممالک دیگر میرود